

خلقیات ما ایرانیان

« قسمت ششم »

« آینه گر عیب تو بنمود راست
خودشکن ، آینه شکستن خطاست »

بزد من آن کس نکو خواه تست
که گوید فلان چاه در راه تست
هر آن کس که عیبش نگویند پیش
هنر داند از جاهلی عیب خویش
مگو شهد شیرین شکر فایق است
کسی را که سمقونیا لایق است
ز دشمن شنو سیرت خود که دوست
هر آنچه از تو آید بچشمش نکوست
وبال است دادن برنجور قند
که داروی تلخش بود سودمند
چه خوش گفتم آن مرددارو فروش
شفا بایدت داروی تلخ نوش

«خلقیات» ما ایرانیان یک رشته تحقیقاتی است در باره ایران و اخلاق و روحیات ایرانیان که آقای سید محمد علی جمالزاده از مجموعه آراء و عقاید قدیم و جدید محققان نموده و در شماره‌های آخر دوره دوم و نیز دوره سوم مجله منتشر شده است و اینک دنباله آن ادامه مییابد و بجائی می‌رسیم که آراء و عقاید بیگانگان و محققان دو قرن اخیر باطلاع خوانندگان

ارجمند و علاقمندان گرامی میرسد .

پروفیسور براون دوستار حقیقی ایران و ایرانیان در باب تاریخ‌های

تاریخ نویسی مامینویسد : (۱)

« این تواریخ تاریخ مات ایران محسوب نمیشود بلکه اغلب سرگذشت سلاطین و شاهزادگان و امرای خارجی است که پی‌درپی بر اهل ایران جابرانه سلطنت کرده و در میدان غارتگری از یکدیگر گوی سبقت ربودند و سالنامه خستگی آور خونریزیها و چپاولها و تظاولهایی است که بزحمت میتوان یک موضوع عمومی گرانبهایی از آن ها استخراج کرد » .

وباز در همین خصوص میگوید : (۱)

« متأسفانه تقریباً تمام ایرانیان باسواد و تمام مورخین یا شاعرند و شاعر سناس و شعر دوست و دای آنها سهلتر و لذت بخش تر است که تاریخ خود را مشحون شعر کنند تا آنکه اشعار خود را بتاریخ زینت بخشند » .
وباز میفرماید : (۱)

« ایرانیان اغلب حدسیات ماهرانه دارند اما تحقیقاتشان در ادبیات بیشتر بی مطالعه و نظریاتشان ناپخته و نامستحکم است » .
استلین می‌شو از اسامید دانشگاه ژنو که در سی چهار سال قبل سیاحتی در مشرق زمین و از آن جمله ایران نموده است در کتاب خود موسوم به « نامدهای مشرق زمین » (این نامدها قبلاً در روزنامه یومیه « گازت دولوزان » منقطع شهر لوزان سویس بجا رسیده است) در باره ایرانیان چنین نوشته است :

« ایرانیان نمیتوانند هیچ نوع « کولتور » و فرهنگ را که به فرهنگ خودشان بیگانه باشد بپذیرند . ایرانی همیشه شخصیت مخدوم بوده خودش را حفظ مینماید و این شخصیت عبارت است از یک نوع نرمی و انعطاف پذیری که بهر شکلی در میآید و برای یک نفر مغرب زمین که معتاد به صراحت و تشعیش صریح بین خوبی و بدی است باعث از خار خاطر میگرد آنچه ما را در مورد ایرانیان بو حشت میاندازد این است که ما هرگز وقتی بایک نفر ایرانی سروکار پیدا میکنیم نمیتوانیم بفهمیم که درست عقیده او از چه قرار است و درباره امور چگونه فکر میکند و حتی اگر بیست سال هم با او معاشر و محشور باشیم باز نمیر او بر ما مجهول خواهد ماند . در پس حجاب این تعارفات خطرناک و این لبخندهای شهد آمیز سدی وجود دارد که هرگز کسی نمیتواند از آن عبور نماید . ایرانیان عقیده راسخ و قطعی

(۱) بقول از « تاریخ ادبیات ایران » جلد چهارم ، صفحات

۲۶۷ و ۳۱۹ (ترجمه فارسی) .

ما را درباره دروغ نمیفهمند و مخفی داشتن فکر و عقیده و مستور داشتن نظر و اندیشه و اظهار داشتن عقیده‌ای که کاملاً بر خلاف عقیده آنهاست برای آنها بحکم «کتمان» نه تنها برای آنها بلکه برای قاطبه اهالی مشرق‌زمین کاری است بسیار طبیعی. چیزی که هست ایرانیان درین فن بمقام استادی رسیده‌اند و آنچه را ما مغرب‌زمینی‌ها «حفاظت باطن restriction mentale

مینامیم برای آنها حکم بازی کودکان را دارد.»
 و نسان موتی (۱) در کتاب کثیرالانتشار «ایران» در خصوص

ضمیر و روح ما ایرانیان چنین نوشته‌است :

«در «پشت پرده» روح‌ملتی پنهان است که از دوران طفولیت منهوب و درهم کوفته‌است چون بناامیدی خو گرفته‌است. درست است که از چندی بدینطرف دیگر معلم مدرسه بصورت شاگردانش آخ و تف نمایندازد و با آنها چوب نمیزند ولی طفل خردسال و جوان از ظلم و بیدادی که راه و رسم حکومت گردیده‌است چه انتظاری میتواند داشته باشد.»
 در همین کتابی که نامش در بالا ذکر شده‌است (درصفحه ۱۶۸)
 چنین میخوانیم .

«ابموجب کتاب حاجی بابا آنچه بیشتر از هر چیز دیگری مرسوم است دورویی و نفاق و خودپرستی و فساد و قساوت و نمک‌ناشناسی و دورویی و خودستایی و بیرحمی و نمک‌ناشناسی و دروغ از همه چیز بیشتر خودستایی است ... همچنانکه خانم پاکروان درباره دوره قاجاریه نوشته‌است «بسیار طبیعی است که قدری قساوت باساده لوحی آمیخته باشد.»
 دروغ حکم هنر را پیدا کرده‌است و ایرانیان در این زمینه استادند و وانگهی اباء و امتناعی هم در تمذیق این امر ندارند و درین صمیمیت بیدریغ میگویند «دروغ میگویم» چیزی که هست دروغ آنها ازین دروغهای شرم‌انگیز کوچک و بازاری که مرسوم گدایان مغرب زمین است نیست بلکه دروغهایی است دست چین که حکم غنچه نو شکفته قوه و هم و خیال و آب و تاب «فانتزی» را دارد .

یکی از تازه‌ترین کتابهایی که درباره ترجمه مملکت‌مادر فرنگستان انتشار یافته کتابی است بزبان فرانسوی با اسم «ویزا برای ایران» بقلم روزنامه نویس معروف ژان لارتگی که در سال ۱۹۶۲ میلادی در پاریس بچاپ رسیده‌است . مطالب ذیل از آن کتاب نقل و ترجمه شده‌است :
 مؤلف درباره ایرانیانی که در سازمان‌های سیاسی بین‌المللی از قبیل سازمان ملل متحد کار میکنند چنین اظهار نظر کرده‌است :

(1) Vincent Monteil "IRAN" 'Edition' "Petite Planete" Paris 1957

« ایرانیان کهنه کار و نکته سنج هستند و ذوق توطئه دارند و برای پذیرائیهای رسمی ساخته شده‌اند و دارای سنگینی و وقار و مجلس آرائی و ناشیگری در زمینه تکنیک و رغبت بخواب و خیال هستند که خود لازمده این قبیل مجامع و محافل است.»

در جای دیگر میگوید:

« گاهی ایران در نظر من مانند یکی از این کشورهای بسیار نادری می‌آید که دموکراسی در آنجا بصورت اعلا و افراطی خود حکمفرماست باین معنی که در آنجا در عین اینکه حکومت در دست تمام افراد است در حقیقت در دست احدی نیست و بی نظمی و بی ترتیبی رفته رفته برای خود بصورت «سیستم» مرتبی در آمده است اما خوشبختانه تمام این کیفیات را تنبلی مفرط و خوی طبعی و سازگاری و خوشمزگی و «آناشسی» ساده و قدیمی بکلی قابل تحمل میسازد.»

و باز میگوید:

« این مملکتی [ایران] که حقیقت در آنجا مانند مهره نرد ششی قیافه گوناگون دارد و هرگز بصورت واقعی خود نمایان نمیگردد و بلکه همواره بکلی مضحک و نوظهور و احیانا بصورتی دهشتناک و «تراژیک» جلوه گر میگردد، درین کشور جنبه‌های مضحک و خنده‌آور و گریه آور امور و از یک طرف علاقمندی شدید و از طرف دیگر بیعلاقگی کامل و بی مبالایی دست در دست و شانہ بشانہ در خیابان های طهران در رفت و آمدند.

۱۶۲ نفر نمایندگان مجلس شورای ملی (بادویست نفر چون تاکنون احدی شماره صحیح آنها را درست نمیدانند) از لحاظ قاعده نظری و «تئوری» قانونا از طرف ملت انتخاب شده‌اند ولی انتخابات در هیچ نقطه‌ای از دنیا و حتی در جزیره کورس و دربندر مارسیل و الجزیره و امریکای جنوبی (شاید فقط بتوان ویتنام جنوبی را مستثنی دانست) باین درجه ساختگی و قلابی نیست و نبوده است. در ایران آراء رای دهندگان را در صندوق می‌ریزند و در موقع شدن آراء با تردستی و مهارت صندوق دیگری را که قبلا تدارک دیده‌اند بجای صندوق اول میگذارند و چدسا اتفاق میافتد که ساکنین بعضی از نواحی خبردار میشوند که مثلا محمود نام و یاخسر و ویا مصطفی نامی را انتخاب کرده‌اند و حال آنکه در تمام عمر اسم این اشخاص حتی بگوشان نرسیده بوده است و ازین هم بالاتر گاهی اتفاق میافتد که مردمی که اصلا رای نداده بوده‌اند و کسی آنها را به رأی دادن دعوت نکرده بوده‌است خود را دارای نماینده در مجلس می‌بینند.»

مولف در باب این نوع نمایندگان چنین نوشته‌است:

«وانگهی این نوع نمایندگان همیشه حاضرند بدون آنکه کسی

تقاضا کرده باشد جامعه خود را لدی الاقتضا تغییر بدهند و برنگ و جامه دیگری درآیند. کوروش رفیق ایرانی من در مورد آنها میگفت که همیشه انگشت خود را با آب دهان تر میکنند (۱) و در مقابل باد نگاه میدارند تا بدانند که باد از کدام طرف میوزد و بهمان طرف برگردند.»

در جای دیگر میگوید :

« اگر بخواهیم ایران را بفهمیم و دوست بداریم باید خودمان را قبلاً از بسیاری از عقاید و آراء عاری بداریم و با جامه مبارک عریانی شاهد و ناظر ایران و ایرانیان بگردیم و وقعی بجزئیات و فروع بی‌اهمیت مانند طرز حکومت و وضع سیاسی و نفوس کشور و احوال و اوضاع اقتصادی نه‌نهم بلکه باید با مردم ایران یگانه و رایگان بشویم و با آنها نشست و برخاست دوستانه داشته باشیم و بهترین طریق حصول این منظور را آنگاه خواهیم یافت که تمام قواعد و اصولی را که بدان معتقد و علاقمند هستیم (مثلاً ثبات و پافشاری اصول اخلاقی و علاقه بعقاید مذهبی رعایت ادب و احترام بمقدسات و اهمیت دادن باعداد و ارقام و چهار عمل اصلی حساب در امور زندگی و بازرگانی و پشتکار و عمل و فعالیت و مراعات وقت و ساعت و سایر امور دیگر از همین قبیل) موقتاً پشت‌سر بیندازیم و اگر احیاناً لازم شد دوباره وقتی پا از دروازه کشور ایران بیرون گذاشتیم آن قواعد و اصول خودمانی را محترم بشماریم و بلباس واقعی خودمان درآئیم. خلاصه آنکه اگر بخواهیم ایران و ایرانی را بشناسیم و دوست بداریم باید قدری ایرانی بشویم و هر کس چنین عمل نماید خواهد دید که تمام کارها بطرز دلخواه بجلو خواهد رفت و کارها درست و هر مشکلی آسان میگردد و کارسرا انجام بجائی خواهد رسید که هرگاه احیاناً از طرف مردم ایران ناهمواریهایی بشما وارد شده باشد برای شما مایه مسرت خاطر خواهد گردید.»

همین مؤلف در جای دیگر کتابش در باب ایران نوشته است :

« با وجود تمام این حرفها برآستی که ایران خیلی بالاتر از اینهاست. مردمی دارد قدیمی که انسان خواهی نخواهی بانها دلبستگی پیدا میکند. مردمی سخت محبوب و نازنینند اما افسوس که گذشته بسیار درازی که سرتاسر هجوم و استیلا و محائب و بدبختی و قتل و غارت و خون و آتش بوده است چنین مردمی را سست و ضعیف و ناتوان ساخته

(۱). لابد مقصود باید « از هر طرفی باد بیاید بادش میدهند

باشد» (مترجم) .

است ولی همین مردم رفته رفته دارند نیرو و خمایل از دست رفته خود را از نو می‌یابند .»

مؤلف از قول مورخ انگلیسی سایکس دربارهٔ ایرانیان نقل می‌کند:
 « ایرانیان دزدند و محال است که کسی بتواند منکر این معنی بشود . انسان در ایران خود را اغلب در غارهای علی‌بابا و دزدانی که وصف آن در هزارو یک‌شب آمده است می‌بیند و از همه بدتر آنکه این مردم کمترین اعتنائی هم براستگویی ندارند .
 و باز میگوید :

« با مطالعه در تاریخ ایران علل و اسباب پارهای از جنبه‌های اخلاقی ایران و علی‌الخصوص این بی‌اعتنائی کامل آنها براستگویی و حقیقت‌گویی روشن می‌گردد و علت واقعی همان چیزی است که گوینو (۱) آنرا به «کنمان» تعبیر نموده است .

کنمان در حقیقت عبارت است از همان نرمی و ملایمتی که چه‌بسا همان بی‌حالی و بی‌اعتنائی معروف ایرانیان جلوه‌گر میشود و حکم نقاب و «ماسکی» را پیدا میکند که پنداری ایرانیان بصورت خود زده‌اند . این کنمان در واقع باخستگی روحی فرقی ندارد و عبارتست از رغبت مفروطی که ایرانیان عموماً بنفع و سود فوری و به «دم راغنیمت‌دان» (۲) دارند و بدینی و بی‌اعتقادی و بی‌ایمانی که از خصایص اخلاقی آنهاست از همینجا سرچشمه می‌گیرد .»

مؤلف از قول گوینوی سابق‌الذکر می‌نویسد :
 « اگر ایرانیان توانسته‌اند در مقابل آن همه حمله و هجوم و استیلا استقامت بورزند و زنده بمانند تنها از راه همین خم کردن گردن و سرفروود آوردن بوده است در صورتی که اگر میخواستند سربازان و سلحشوران شجاعی باشند و بجنگند و مبارزه کنند بلاشک بکلی از میان رفته قلع و قمع و ریشه‌کن شده بودند و بهمین ملاحظه در مقابل وحشیگری و سبیت و زور و نادانی و خشونت هوشمندی و مهارت را سپر خود ساختند و بهمین وسیله توانستند اسرار خود را در سینه پنهان محفوظ بدارند و حقایق و معانی گرانها را از خطر برکنار داشته محمون بدارند و خلاصه آنکه از برکت همین سلاح «کنمان» که در مقابل تعصبهای مذهبی بکار بردند توانستند زنده بمانند .»

(۱) رجل سیاسی و نویسندهٔ معروف فرانسوی که چندین کتاب دربارهٔ ایران نوشته است .

(۲) *Carpe dicm* بزبان لاتینی یعنی «روز حاضر راغنیمت شمار» است و از سخنان معروف هوراس شاعر معروف روم قدیم است یک قرن قبل از میلاد مسیح .

و باز از زبان همین گوینو :

« ا در مذهب ایرانیان ا مواردی وجود دارد که سکوت تنها کافی نیست بلکه باید متوسل باقرار کاذب گردید و آنجاست که دیگر تردید جایز نیست و آنوقت دیگر نه تنها باید عقیده و ایمان واقعی خود را کتمان داشت و منکر شد بلکه حکم بزرگان دین دایر است بر اینکه باید از تمام طرق مکر و حیله و تزویر درصدد فریب دادن طرف برآمد و لهذا هر اقرار و اعترافی که خصم تقاضا نماید مجاز میگردد و همچنین هر عمل بی معنی و لغوی و حتی میتوان منکر کتابهای مذهبی خود گردید و منخلص کلام آنکه تمام وسایل برای مشتبه ساختن امر و فریب دادن طرف مجاز میگردد و چون فریب دادن خصم موجب ترضیة نفس است حکم ثواب راهم حاصل مینماید چون بدین وسیله باعث نجات جان و مال خود و کسان خود گردیده است و بی جهت ایمان استوار خود را زیر پای نامبارک کفارین نینداخته است بلکه برعکس با همین فریب دادن طرف و غافل ساختن او وسیله ضلالت و گمراهی او را فراهم ساخته و او را براه باطل هدایت کرده است . »

مؤلف در وصف ایرانیان درموقع ملی شدن نفت مینویسد :

« برای ما اروپائیهائی که در ایران میزیستیم ایرانی آدمی بودتیز هوش و خشن ولی متغیر الاحوال که عشقی بدروغ گفتن داشت و در خصوص درستی و شرافتمندی و قول و قرار دارای عقاید خاصی بود که میتوان اسم آن را « فانتزری » گذاشت . آدمی بود که زیاد شجاعت و شهامتی نداشت و طبعاً « آنارشیزست » و اغتشاش پرست بود و همواره نفع و سود خود را بر نفع و سود جامعه مقدس میداشت و ازینها گذشته موجودی بود کنجکاو و ولنگار بدون آنکه ابدا دشمنی و مخالفتی با بیگانگان و اجانب داشته باشد ، آدم میهماننازی بود که خوشش میآمد طبقه حاکمه رادست بیندازد و مسخره کند و حتی مالاها و خدا را مورد طعن و طنز و استهزا قرار بدهد ولی همین ایرانی روزی رسید که انگلیسها را از خاک ایران بیرون انداخت و بدون اینکه کمترین اعتنائی بمنافع خود داشته باشد یکی از بهترین سر چشمه های نفت دنیا را خشکانید و رسماً اعلام نمود که خودکشی را بر حیات تعبد آمیز ترجیح میدهد یعنی حاضر خواهد شد که خود را در آغوش روسها که ایرانیان مانند افعی شاخدار از آنها میترسند بیندازد تا آنکه از نو بیریق شرکت نفت را بر فراز تمفیه خانه آبادان ببیند . »

و باز درباره ایرانیان مینویسد :

« ایرانیها مدام عاشق آشوب و اغتشاش و درهم و برهم بوده اند و

خوشی آنها در این است که داد و فریاد راه بیندازد و یک نفر را (هر که میخواهد باشد) توانا و نیرومند ورستم‌دستان بخواند اما در عین حال در دل دشنامش بدهد و لغزشش نماید و اهنسته قاه‌قاه بخندد و خلاصه آنکه همان صحنه و «کمدی» خنده‌داری را بازی کند که مظهر زندگانی ایرانیان است. در باره طرز حکومت در ایران مینویسد:

«گمان می‌رود بتوان طرز حکومت دموکراسی را بمعنای اروپائی آن درین کشور قدیمی که قرنهای زیادی است نسبت بنام مهاجمین خود بعبادت «جرزین» خو گرفته است مستقر ساخت. ایرانی سخت معتقد است که از همه دنیا زیرک‌تر و زرنگ‌تر است و بهمین جهت او باید سرانجام بر هر صاحب قدرت زورمندی فایق و غالب آید.»

در خصوص وضع مالیات در ایران چنین مینویسد:

«هیچ کشوری در دنیا پیدا نمیشود که در آنجا از لحاظ عمل مالیه و مالیات ظالمانه‌تر از ایران باشد و مالیاتی که مردم بدولت خود میدهند درست به تناسب معکوس دارائی و عایدات مالیات دهنده نباشد. چیزی که هست در کشور ایران هر مالیات دهنده‌ای بدنسبت‌وسع و کیسه خود با امنای دولت‌بهر تریبی شده کنار بیاید و راه این کار هم عموماً چنین است که مالیات دهنده بتناسب ثروت و عایدات و مالیاتی که برایش تشخیص داده شده است شخص وزیر مالیه و یارئیس کل اداره مالیات را برای صرف یک فنجان چای بمنزلش دعوت میکند و بواشکی یک پاکت سرسته بغل نعلبکی جامیدهد و آن وقت است که مشکل بخودی خود حل میگردد و با این تدبیر دولت هم تاحدی بحق خود میرسد بخصوص که چون ایرانیان مردمان دنیا دیده و باتجربه‌ای هم هستند عموماً طرفدار حدود و ثغور و اعتدالی هم هستند و حتی در کارشودادن و گرفتن هم قواعد و اصول جاریه را مراعات مینمایند و این حدود و اندازه قابل تحمل است و خلاصه آنکه نه سیخ مسوزد و نه کباب و در این آب و خاک اوضاع و احوال همواره بدین قرار بوده است.»

در باره محیط ایران چنین مینگارد:

«محیط ایران باریزه کاریهائی توأم و دارای خصوصیات است که اختصاص بخودش دارد. محیطی است که از طعن و طنز و بیفکر و خیالی و خوش جوئی (تمام انواع و اقسام خوشیها) و خوشگوئی و سازگاری با هر نوع اخلاق و اطواری (چه در زمینه سیاست و چه در مقام اجتماعات) تشکیل یافته است. مافرنگیها وقتی در حق کسی میگوئیم سخت و «ریژید» و مشکل و استوار است مقصودمان تمجید و تحسین از اوست در صورتی که در ایران چنین آدمی را احق و نادان میدانند و میخوانند و وقتی میخواهند کسی را تعریف کنند میگویند «خیلی نرم» است یعنی سهل‌الانعطاف است

و حاضر است باسانی بهر لباسی درآید و لدی الاقتضاء حقیقت را بهر صورتی که مقتضی باشد جلوه گر سازد . درین محیط وقتی اشخاص تصمیمی میگیرند (عموماً وقتی که جوآند و در ممالک خارجه تحصیل میکنند ازین قبیل تصمیمها میگیرند) و یا برای خود طریقی را اختیار مینمایند که طریقه اخلاقی آنها باشد بمحض اینکه پایشان بایران رسید و بوطن مالوف خود مراجعت نمودند تمام آن تصمیمها و آن طرق اخلاقی مانند برف در آفتاب و مانند روغن جلا (ورنی) در تحت تاثیر الکول آب و بخار میشود و بهوا میروند .

وباز در باره ایرانیان مینویسد :

« هرچند ایرانیان قرنهای زیادی است که در تحت حکومتهای سست و فاسد زندگی کرده‌اند و رسماً و بصدای بلند بزرنگی و نادرستی خود مینازند اما عجب آنکه صادقانه برای درستی و پاکی احترام عمیقی قائلند . »

مؤلف نامه‌ای را که یکی از دوستان ایرانی باو نوشته است در کتاب خود آورده است و جمله‌های ذیل از آنجا نقل میشود :

« مگر وزرا و قشون و پارلمان و سایر چیزها درایران، محاکم مغازه های علی‌بابای هزار و یکشب را ندارد . این غارها منزله گاه دزدان و راهزنان رسمی است که باحرکات دلپذیر و اطوار دلفریب و سخنان دلچسب و لحن و لهجه شاعرانه در حالی که چای عنبرنام را در فنجانهای بلورین مینوشند در آن غارها بامتانت و تراکت هرچه تمامتر مشغول تقسیم مال و منالی هستند که از مردم و مملکت دزدیده و چاییده‌اند . »

وباز در جای دیگری از کتاب درباب اخلاق روستائیان مینویسد :

« ایرانی آدمی است سازگار که باهمه چیز میسازد ولو گاهی هم ژاندارم زهر خود را باو بچشاند و یا از دست ارباب (اربابی که در نظر او مرکز قدرت و اختیار است و آب و نانش و حتی منزل و مسکنش در دست اوست) آزار ببیند . در گوشه دنج خود خزیده و باعادات و کار و بار خود شکر خدا را بجا می‌آورد و اگر احیاناً پارلمان و مجلسی هم در میان باشد یا نباشد برای او کاملاً یکسانست و اگر بخواهی باو بفهمانی که او هم درین مجلس حقی دارد جوابت را باخنده و استهزا میدهد . »

درجای دیگری از کتاب چنین میخوانیم :

« از تمام اینها گذشته ایران هم رفته رفته دارد وارد میدان دنیای امروزی و زندگی حاضر و « مدرن » میشود و سرانجام روزی خواهد رسید « خدا بخواهد چنین روزی هرچه زودتر برسد » که دیگر دزدی و نادرستی در طهران بیشتر و دامنه دارتر از نیویورک و پاریس نخواهد بود یعنی البته دزدی از میان نخواهد رفت ولی دیگر اشخاص دزد مثل امروز

در مملکت ایران بی‌پرده و برسم تفریح داستان دزدیهای خود را نقل مجلس قرار نخواهند داد و بالصراحه بدان تفاخر و مباهات نخواهند کرد .

باز بنقل از نامه دوست ایرانی خود چنین آورده‌است:

« ما ایرانیان حکم اشخاصی را داریم که دایم‌الدهر منتظر خدمت باشند و با آنکه در هیچ کاری از کارها بصیرت نداریم حاضریم هر کاری را بعهده بگیریم و بالاخره در آخر کتاب برسم امیدواری و خوش بینی چنین مینویسد :

« ملت ایران اعم از این که شهر نشین باشد و یادهقان و روستائی کم کم دارد دستگیرش میشود که اگر در امور سیاسی مملکت خود مداخله‌ای داشته باشد و در مدد احقاق حقوق خود بر آید خواهد توانست و نفع زندگانی خود را تغییر داده بهتر سازد . درست است که مردم ایران عموماً این معانی را هنوز بطور مبهمی احساس میکنند ولی همین نیز علامت این است که دارند رفته رفته از مرحله بی‌علاقگی و بی‌اعتنائی بسر نوشت خود قدم بیرون میگذارند ولی چیزی که هست شکی نیست که اگر ایرانیان تصور نمایند که باین زودی و آسانی بمقصود رسیده‌اند و یا خواهند رسید مرتکب اشتباهات عظیمی خواهند شد . »

در کتابی که دنکن فارسی بعنوان « قلب ایران » بزبان انگلیسی در سال ۱۹۶۲ میلادی نوشته‌است میخوانیم :

« بایران که اکنون بهار آن آغاز شده بود فکر کردم وافکارم باید گمانی و سوء ظن آغاز شد . جز گرد و خاک و بی‌نظمی و شلوغی و فساد چیزی ندیده‌بودم . زندگی افراد بطرز عجیبی خالی از اطمینان و ثبات بود . دیده‌بودم که این کشور دست تقاضا بطرف تمام‌ملتهای غرب دراز کرده است و در آنجا آنچنان فقر و تهیدستی دیده‌بودم که در مقابل آن چنددرخت نیم جان و باریکه‌ای آب جو حکم گوشه‌ای از بهشت را داشت و مردم کیلومترها سفر میکردند تا بتوانند کنار تپه‌ای در نزدیکی قهوه خانہ خرابی بشینند . »

ولی سخن را بدین نوع ادامه داده است :

« سپس سحر و افسون این کشور جلوه‌گر گردید و از بدگمانی و بدبینی منصرف شدم و مثبت اندیشیدم و دیدم در این مملکت بزرگ که باندازه نیمی از اروپا وسعت دارد انسان هنوز مهمترین موجود روی زمین است و هنوز برای خود زندگی میکند و وسیله‌ای برای هدفهای دیگر از قبیل تولید بیشتر و دفاع از دموکراسی و پرواز بماه نشده‌است » (۱) .

(۱) بنقل از مقاله فریدون وهمن در مجله « راهنمای کتاب »

شماره اسفند ۱۳۴۲ ، صفحات ۹۱۹ تا ۹۲۲ .

جان شیرمان در کتاب « مردم و سرزمین ایران » که بزبان انگلیسی در لندن در همین اواخر بچاپ رسیده است در باره ایران و ایرانیان مینویسد: « ... ایران سرزمین تضاد و افراط است . آب و هوا یا گرمست و مرطوب و یا گرم و خشک و یاسرد و خشک . زمین یا حاصلخیز است و یا بیحاصل و بایر . رودخانه ها در بهار پر خروش و پر آب و در دوران طولانی تابستان خشک است و کم آب ، کوهها رفیع و سر برافراشته است و دشتهایست و خسته کننده . شهرها یابسیار زیباست و یا بغایت زشت . مردم یابی نهایت ثروتمند هستند و یا بی اندازه فقیر . برخی از مردم کیلومترها بدنبال مرتع سرتاسر سال از جائی بجائی در سیر و مسافرتند و برخی حتی پارا آزشهرو محله خود بیرون نمیگذارند . منابع تحت الارضی از قبیل نفت و غیره فراوان و سرشار است ولی در عوض چای و برنج و غله بامرات ورنج بسیار بدست میآید ، مردم هم گاهی خوش و سخاوتمندند و زمانی حریص و تنگ چشم چنانکه گوئی برآستی تضاد پایانی درین کشور ندارد . »

مؤلف در پایان کتاب باز از تضاد عجیب و غریبی که در ایران حکمفرماست سخن میراند و از همزیستی بین کهنه و نو ابراز تعجب میکند و از دیدن کشاورزانی که مزرعه خود را بروش پانصد سال پیش کشت و زرع میکنند و در چند کیلومتر آن طرفتر کارخانه مدرن و آخرین سیستم « کولا » سازی ساخته شده است و از مشاهده خرکچی بیچاره ای که الاغش بار سنگ میبرد و خودش بایک عدد زادیوی ترازیستوری ساخت ژاپن سرگرم است متعجب است و از دیدن شکاف عمیقی که از لحاظ کمبود کارگران متخصص بین هزاران بیکار یا کار ناآموخته و گروهی کارشناس عالی مقام وجود دارد دچار شگفت و حیرت میگردد « (۱) .

آخرین کتابی که در باب مملکت مانوشته شده است کتابی است بزبان فرانسه باسم « هنر و ادبیات در ایران » که مجموعه ایست از یازده مقاله بقلم یازده تن از ایرانشناسان محترم . درین کتاب مقاله ای دیده شد بعنوان « خاطره هایی از ایران در سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ » بقلم هانری گوبلو که بعضی از قسمتهای آن که ارتباط با اخلاق ایرانیان دارد ذیلا بترجمه فارسی از نظر خوانندگان میگردد :

۱ - « [در ایران] بسواد معنی غیر متمدن و نافهم را نمیدهد . من همینکه وارد خاک ایران شدم متوجه یک نکته بسیار قابل توجهی گردیدم که بر انسان حکم یک کشفی را داشت . در قهوه خانه های محقر ، نه تنها در طهران بلکه حتی در شهرهای کوچک و دهکده ها دیدم اهالی دوریک

(۱) بنقل از مقاله فریدون وهمن در مجله « راهنمای کتاب »

نفر آدم باسواد جمع میشوند و آن شخص برای آنها کتاب میخواند و چه بسا بجای اخبار روزانه از دیوان شعرای معروف برای آنها قطعاتی میخواند در ایران تقریباً تمام مردم اسم شعرای بزرگ و کتابهای آنها و حتی تاریخ عصر و دوره آنها را میدانند و هر یک از ایرانیان یکی از شعرای نامی را بر دیگران ترجیح میدهد و ابیات و اشعاری از او در حفظ دارد و بسیاری از ایرانیان در مواقع گوناگون ابیات بسیار مناسب از شعرای بزرگ ایران در میان صحبت میآورند. هر روز صبح در ساعت شش رادیوی طهران با قطعه‌ای از شاهنامه فردوسی برنامه خود را شروع میکند و باز هر روز در تریبیکهای ظهر يك غزل از شعرای غزلسرا را برای اهالی میخواند. مسیو گودار، رئیس اداره باستانشناسی حکایت میکرد که وقتی در شهر طوس در خراسان بنای فردوسی را میساختند يك روز متوجه شده بوده است که کارگرها بدور يك نفر جمع شده‌اند و دارند آواز میخوانند و وقتی تعجب کنان نزدیک میشود می‌بیند که کارگران که عده آنها بالغ بر دویست نفر بوده است بدور يك نفر که باسواد بوده و می‌توانستند است شاهنامه را بخواند جمع شده‌اند و دارند اشعاری از فردوسی را بصدای بلند تکرار میکنند و معلوم میشود که یکی از آنها دو هزار بیت از «شاهنامه» را از بر دارد.

در جای دیگر همین مقاله میخوانیم:

« ایرانیان چنان شوق بدرس و سواد دارند که خود اشخاص تهیدست و ساده‌ای را در آن کشور دیدم که لاشک بیسواد بودند و بخرج خود در محله‌های جدید شهر که در آنجا ساکن بودند برای مدرسه خانه و عمارت میساختند».

در شماره ۷ مجله جدیدالتاسیس «کاوه» (۱) که درین زمان اخیر در شهر مونیخ (آلمان) انتشار مییابد در تحت عنوان «آه! ایرانیان نامه‌ای دیده شد بقلم يك زن آلمانی بنام دو روته الوتر که چند جمله از ترجمه فارسی آنرا که با اخلاق جوانان ایرانی مقیم آلمان سروکار دارد درینجا می‌آورد بخصوص که عقاید و آراء این خانم آلمانی شاید در حق قسمتی از جوانان ایرانی که در ممالک دیگر درس میخوانند هم صدق نماید:

« ... من از دیرباز علاقه‌ای مفرط بمملکت شما و ایرانیان داشتم.. این موضوع .. حاصل از يك علاقه پاکي است که بایران و تمدن قدیم و ادبیات آن (که ماترجمه‌های آن را میتوانیم بدست آوریم) دارم و ازین گذشته من يك احترام خیلی عمیقی برای بعضی از مردان و زنان ایرانی که درین چند سال اخیر شناختم دارم چیزی که مرا رنج میدهد این است که بکرات از افراد مختلفی و در مواقع مختلفی می‌شنوم که میگویند:

« آه ! ایرانیان ! »

و بخصوص بایک لحن نفرت آوری. متأسفانه هم نمیتوان گفت که ایرانیها در آلمان محبوب هستند و این موضوع است که بخصوص مرارنج میدهد. من از اشخاص دیگر و نیز از خودم درین باره سؤال کرده ام که چرا مردم بکرات تنفر خود را ناگهان نسبت بایرانیها بروز میدهند ... من در یک مدرسه شبانروزی زبان آلمانی هستم و مرتب بایرانیهای جوانی که مستقیماً بآلمان میآیند در تماس میباشم و میتوانم آنها را بخوبی چند ماهی تحت مطالعه و مشاهده دقیق قرار بدهم. من نمیخواهم باین احوال و اخلاق خصوصی چند نفر جنبه عمومی بدهم ولی اغلب این حالتها نمونههایی کاملاً «تیپیک» (۱) هستند.

..... جوانان ایرانی اغلب بعزت بی ملاحظگی رفتار و در اثر خود خواهی انظار را متوجه خود میسازند (۲) ... دانشجویان ایرانی اغلب کوشش و تلاشی که بویژه برای یک دانشجوی خارجی لازمست ندارند... چیزی که این جوانان برای آموزش کم دارند انضباط در آموزش است... باهوش تنها ... یک خارجی نمیتواند در آلمان بهدف خود برسد. از چیزی که من بکرات یکبار خورده ام نارسائی و عدم دانش آنهاست در مورد گذشته مملکت خودشان. تمدن و ادبیات و تاریخ و همچنین در مورد زبان مادری خویش و متأسفانه همچنین دین اسلام. وقتی یک نفر آلمانی بامعلومات عمومی بیک نفر ایرانی برخورد میکند میل دارد با او درباره اسلام و تخت جمشید و فردوسی و مینیاتور ... صحبت کند ولی اغلب شخص با برخورد بایساری از جوانان دیپلمه بفضائی خالی برخورد و اغلب درک میکند که خود درین موضوعها از آنان بیشتر چیز میداند... چرا جوانهای ایرانی باید حد مرتبه بیشتر برای «ویترین»ها و زندگی راحتاً مجذوب باشند تا برای هنر و موسیقی و ادبیات و مسائل معنوی دیگر ما.. باید بگویم که من با افرادی از ایرانیها برخورد کرده ام که حقیقتاً بهتر و نجیبتر از آن نمیتوان آرزو کرد، ایرانیهای مهربان، بخشنده، موقع شناس، درست و صحیح، تا منتهی درجه دقیق و با احتیاط... من برای خاطر این نسوع ایرانیان و بنا بر آواز بلند ایرانیان ایران نامه را نوشته ام شاید بتوان کاری کرد که ایرانیان در نزد ما عزیز و محترم بشوند. « ناتمام »

(۱) *Typisch*. یعنی عمومیت را میرساند و مظهر کلی

است (ج.ز.)

(۲) در اینجا نامه نویس اشاره بعادت جوانان ایرانی میکند که در خانه مردم دوستان خود را در اطاق خود جمع میکنند و سرو صدا راه میاندازند و «این سروصدا بآسانی منجر به تراع میشود» (ج.ز.).